

نسب دین و فرهنگ

رسال جامع علوم انسانی

می‌نشینیم؟

۱. دین یک پدیده روبنائی است که اقشار حاکم بر جوامع بشری به غرض دست‌یابی به مطامع خود بر آن مسلط گردیده و خود از آن سود می‌جویند.

۲. دین و فرهنگ یک جامعه هر دو به یکدیگر تأثیر متقابل گذاشته و هر کدام در کنار دیگری، تکامل می‌یابد.

۳. دین از مبدأ هستی سرچشمه می‌گیرد، از این رو بر فرهنگ جامعه تأثیر می‌گذارد و فرهنگ یک مردم تکامل خود را باید در بستر دین باز یابد.

و اینک نگرش به هر یک از دیدگاه‌های یاد شده را به ترتیب بی می‌گیریم.

پرسشی که در آغاز رخ می‌نمایاند این است: آیا دین و فرهنگ عمومی جوامع بشری با یکدیگر رابطه‌ای دارند؟ یا هر یک ماهیت جدا از دیگری می‌باشد؟ اگر بین آن دو رابطه‌ای برقرار است، آن رابطه چگونه است؟ آیا دین بر فرهنگ‌های جوامع تأثیر می‌گذارد؟ و در نتیجه با ظهور دین در یک جامعه، فرهنگ آن جامعه رو به تکامل نهاده و در بستر دین به بار می‌نشیند؟ یا دین از فرهنگ حاکم بر جامعه، تأثیر پذیرفته و تلاش می‌کند، تا خود را با فرهنگ جامعه وفق دهد؟ یا اصلاً دین و فرهنگ جامعه به یکدیگر تأثیر متقابل گذاشته و هر یک برای تکامل خود، از دیگری متأثر می‌شود؟

در پاسخ به پرسش‌های یاد شده سه دیدگاه را به ارزیابی



داوطلب پیوستن به قشر روحانیت بودند. هر کدام به نوبه خود در تثبیت و تقویت این تفسیر عمومی (کلی) از روند تحول دینی سهمیم بودند.

امکان تجزیه و تحلیل پدیده‌های دینی به عنوان وقایع و رویدادهای اجتماعی خود دلیلی بر غیرمذهبی (اسکولاریزه) شدن دانش در ارتباط با جامعه بود. ظهور یک تحلیل علمی درباره ادیان را نمی‌توان از تحول و تکامل اجتماعی جدا نمود. تحول و برآمدنی که بطور کلی تحت تأثیر از بین رفتن وظیفه و عملکرد جامع و قطعی دین قرار داشته است. بدین ترتیب، روند صعودی «علوم دینی» با روند غیرمذهبی (اسکولار) شدن جوامع غربی همراه گردید، روندی که پس از بحث و گفتگو و کشمکش‌های فراوان بالاخره به تأسیس مجامع و محافل (غیر روحانی) که در آنها به گفتگوهای آزاد درباره دین جریان می‌یافت، منجر گردید.^۲

نویسنده یاد شده، درصدد پاسخ از این پندار برآمده و

می‌نویسد:

«برای این نقد سیاسی مارکس از دین که آن را «افیون ملت‌ها» می‌خوانند تنها یک پاسخ وجود دارد: تجزیه و تحلیل اجتماعی - تاریخی آثار سیاسی دین در جوامع بشری، چنین تجزیه و تحلیلی نشان می‌دهد که بخصوص در زمان خود مارکس، دین در خدمت بقای دولت (ضامن بقای تأسیسات حکومتی) و نیز طبقات مرفه جامعه بود و سخنرانی‌ها و مواعظ و خطبه‌های کشیشان گوناگون کارگران را در جهت قبول و رضایت دادن به سرنوشت موجود خویش! ترغیب می‌کرد. تبانی خاص بین نهادها و موسسات دینی و طبقات بورژوازی (متوسط) جامعه صنعتی آن روز مشهود بود.»^۳

دین پژوه مسلمان معاصر، محمدتقی جعفری در تکمیل پاسخ یاد شده می‌نویسد:

«علاوه بر نقد ژان پل ویلم از این نظریه باید گفت: خود ماهیت دین «افیون ملت‌ها» نیست، بلکه این انسان است که برای اشباع خودخواهی‌ها و خودکامگشایی همه حقایق را به سود خود مسخ می‌کند. مثال‌های زیر را توجه بفرمائید:

۱. آیا ضروری‌تر از پدیده پول برای اداره مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی چیز دیگری را می‌توان تصور نمود؟ با این حال در طول تاریخ بدترین سوء استفاده‌ها از این وسیله ضروری که هیچ چیزی در مبادلات کار با کالا، کالا با کار و کار با کار جای آنرا نمی‌تواند بگیرد، صورت گرفته و هنوز هم می‌گیرد. آیا

دیدگاه‌های منفی در رابطه با نقش دین در تحول اجتماعی:

برخی از جامعه‌شناسان بر این پندار بودند که دین یک پدیده روبنایی است و از این رو، در ایجاد و یا گسترش فرهنگ عمومی بشر، کمترین نقشی ندارد. عده‌ای از آن هم پارافراتر نهاده و نه تنها دین را در گسترش فرهنگ‌ها، تأثیرگذار تلقی نمی‌کردند، بلکه دین را بزرگترین عامل بدبختی و سیاه‌روزی و انحطاط جوامع بشری می‌پنداشتند.

در این میان می‌توان از «کارل ماکس» (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م) و هم‌فکران او در دوره پس از خودش نام برد.

با این که به گفته «هانری لوفور» (Henry Lafleur) مارکس شخصاً یک جامعه‌شناس نبود، دین را «افیون» ملت‌ها می‌خواند، او اعلام کرده بود که «فلاکت دینی» بیانگر یک فلاکت واقعی است.^۴

در بدین بودن به دین و تلقی منفی از آن، پس از مارکس می‌توان از هم‌فکر او «فردریک انگلس» (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵) نام برد. انگلس با ارائه یک تفسیر کلی از روند تحول و تکامل دین در منفی پنداشتن پدیده دینی از تأثیرگذاری بر تحولات اجتماع بشری، از هم‌فکر پیشین خود (مارکس) قدمی فراتر گذاشت، او در پاره‌ئی از اظهارات سخیف خود گفته است:

«دین مانند بافته‌ای از عقاید پوچ و بی‌معناست که توسط افراد مزور و شاید بافته شده است.»^۵

گرچه امروزه بشریت شاهد است که اندیشه‌های مارکس و افکار هم‌فکران او، یکسره به حافظه تاریخ سپرده شد، ولی امثال این اندیشه‌ها زمانی که به عنوان یک مکتب عرضه می‌شد، خواه ناخواه بر افکار جامعه‌شناسان خالی از تأثیر نبود، یکی از جامعه‌شناسان غربی تأثیر اندیشه مارکسیستی در زمینه دین را این‌گونه ارزیابی می‌کند:

«تأثیر و نفوذ نوعی تحلیل خاص میثتی بر تفکر مارکسیستی، این تمایل و گرایش بسیاری از جامعه‌شناسان را که می‌پنداشتند: دین به عنوان یک پدیده روبنایی و یا ثانوی از اهمیت اجتماعی چندانی برخوردار نبود، تقویت کرد. این گونه ساده‌سازی مفهوم و پدیده دین و نیز در حاشیه قرار دادن تدریجی جامعه‌شناسی ادیان در بطن علوم اجتماعی، از ناحیه فلسفه‌های خطی و یک‌بعدی تاریخ تشویق می‌شد، فلسفه‌هایی که به هر تقدیر معتقد بودند ظهور جامعه نوین (مدرن) با مال به زوال تدریجی دین و در نهایت از بین رفتن آن می‌انجامید. در جوامع غربی، این دیدگاه به دلیل از دست رفتن تدریجی نفوذ و تأثیری که سازمان‌های دینی بر جامعه و آحاد مردم داشتند، تقویت می‌شد. بدین ترتیب تنزل اعمال مذهبی و نقصان شدید تعداد کسانی که

ولی علی‌رغم چالش میان پیامهای دینی و اعمال کشیش‌ها و مسیحیت نباید نادیده گرفت که از آغاز زندگی بشر تا کنون، دین چه تحولی در افکار بشریت به وجود آورده است؟ و اینک به اظهارات بعضی از صاحب‌نظران در این زمینه و اندکی از دست‌آوردهای دین برای بشر در زمینه فرهنگ و تمدن رابه‌گونه اختصار و درخورد این نوشتار رابه ارزیابی می‌نشینیم.



نظریه تأثیرگذاری متقابل دین و فرهنگ

برخی از جامعه‌شناسان در تعریفی که از دین ارائه کرده‌اند، از تأثیرگذاری متقابل دین و فرهنگ یک جامعه نسبت به یکدیگر سخن گفته‌اند. بدین معنا که هر یک از دو پدیده «دین» و «فرهنگ» با تأثیری که از یکدیگر می‌پذیرند، در جهت تکامل خود گام برمی‌دارند.

«ملفورد اسپرو» (Melford Spiro) در این باب، در بیان و تفهیم واژه مؤسسه و یا نهاد، به عنوان الگوهای رفتاری اعتقادی که به‌طور اعتقادی تقسیم شده‌اند، دین را اینگونه می‌نکرد:

«نهادی متشکل از تأثیر و تأثرات متقابل فرهنگی که یا یک سلسله هستیهای مافوق انسانی که از لحاظ فرهنگی مسلم پنداشته شده‌اند، شکل داده شده است.»

این دیدگاه فاقد ارزش دین‌شناختی می‌باشد، بر هیچ دین‌پژوهی پوشیده نیست، دینی که از فرهنگ جامعه تأثیر بپذیرد در حالیکه خود برای سعادت آن جامعه آمده است، هرگز منشأ خدایی و مبدأ «ماوراء طبیعی» ندارد. زیرا: دین به عنوان یک مجموعه آسمانی، به این دلیل توسط پیام‌آوران وحی بر بشریت عرضه می‌شود که تمامی عقاید و آرمان و اخلاقیات و آداب و سنت و... بشریت را ساختار و رونق کامل و خدایی ببخشد. پس دور می‌نمایند که دین خدایی در حیطه فرهنگ جامعه تکامل خود را باز می‌یابد، و به‌دیگر سخن فرهنگ همواره به صورتی یک‌جانبه از «دین» تأثیر پذیرفته و خود هرگز نسبت به «دین» تأثیرگذار نبوده و نخواهد بود.

نقش دین در تحول فرهنگ عمومی

بسیاری از جامعه‌شناسان نقش دین را در تأثیرگذاری و ایجاد تحول بر فرهنگ جوامع بشری هرگز نادیده نگرفته‌اند. در این میان می‌توان از «الکسیس دو توکوویل» (de To coqueville Alexis) نام برد.

با وجود اینکه «توکویل» کتاب خاصی درباره جامعه‌شناسی دین به رشته تحریر در نیاورده است، با این حال در میان نویسندگان «کلاسیک» جامعه‌شناسی ادیان، شایسته جایگاه مناسبی می‌باشد. در حقیقت نامبرده در اثر خویش به عنوان «دموکراسی در آمریکا» (۱۸۲۵ و ۱۸۴۰) با یک نگاه تیز و صائب، به بررسی زندگی اجتماعی و سیاسی در آمریکا

باید در برابر این نابکاری نابخردانه، پول را از جوامع بشری منتفی بسازیم؟ و یا اینکه طبیعت سودجو، خودخواه و لذت‌پرست بشر را تعدیل کنیم؟

۲. آیا از حقایقی مانند آزادی، عدالت، زیبایی و دیگر ارزشهای انسانی که بدون آنها حیات معقول برای بشر امکانپذیر نیست، بدترین سوءاستفاده‌ها نشده است؟ واقعیت این است که اقویای نوع بشر، اگر مانعی جلوی آنان را نگیرد، شایسته‌ترین و ضروری‌ترین حقایق را برای رسیدن به اغراض خودخواهانه خویشتن مورد و قبیح‌ترین سوءاستفاده‌ها قرار می‌دهند. در این مورد نکته بسیار باله‌میتی را که عدم مراعات آن بیشتر موجب نقض نظریات جامعه‌شناسانه مغرب‌زمین می‌گردد، متذکر شویم این‌گونه جامعه‌شناسان که می‌خواهند ماهیت دین و کاربرد آن را از دیدگاه علمی مشخص نمایند گویا جامعه و کشوری غیر از غرب سراغ ندارند! ما در مشرق زمین تمدن‌هایی را می‌بینیم که مبتنی بر اصول اعتقادات و مبانی دین بوده است. شاخص‌ترین و روشن‌ترین این ادیان که بزرگترین تمدن انسانی را مبنای ارزش‌های انسانی ایجاد کرد، دین اسلام بود که «اویتهد» با کمال صراحت در کتاب «سرگذشت اندیشه‌ها» می‌گوید که: تمدن اسلامی تمدنی اصیل بود و نه یک تمدن تقلیدی.»^۵

گرچه عملکرد مسیحیت در گستره تاریخ، با آموزه‌های دینی که مسیح (ع) از سوی خدا برای بشر آن روز آورد، به گونه فاحش و غیرقابل انتظاری، مغایر بود. و این خود تا اندازه‌ای سبب می‌شد که قشری نگران و کوته‌نظرانی که نمی‌توانند بین ماهیت دین و عملکردانسان‌ها، به عنوان پیروان دین، تفکیک به وجود آورده و امتیاز قائل شوند و در نتیجه نغمه «منتفی بودن خاصیت اجتماعی دین» راسر دهند.

● برخی از جامعه‌شناسان در تعریفی که از دین ارائه کرده‌اند، از تأثیرگذاری متقابل دین و فرهنگ یک جامعه نسبت به یکدیگر سخن گفته‌اند. بدین معنا که هر یک از دو پدیده «دین» و «فرهنگ» با تأثیری که از یکدیگر می‌پذیرند، در جهت تکامل خود گام برمی‌دارند.

خویش و بالاخره وظایف کلی خود در برابر خالق و هموعان خویش می‌باشد. چرا که هرگونه شک و تردید درباره این نکات اولیه، همه افعال و اقدامات ایشان را در گرو پیش آمد و تصادف قرار می‌دهد و آنها را به نوعی هرج و مرج و ناتوانی می‌کشاند.^۱ توکویل حتی می‌نویسد:

«من شک دارم که انسان هرگز بتواند استقلال دینی کامل و آزادی سیاسی تمام عیار را تحصیل کند و بلکه بر این عقیده‌ام که اگر کسی ایمان ندارد باید خدمت کند و اگر آزاد است باید اعتقاد داشته باشد.»^۲

ژان پل ویلم در ارزیابی دیدگاه توکویل می‌نویسد: «این یک تحول و دگرگونی کامل نسبت به شیوه نگرش در رهیافت مارکسیستی است که امر دین را با سلطه و استیلای اجتماعی - سیاسی (اصحابان قدرت) و نیز الیناسیون و از خودیگانگی توده‌های مردم، همانند و هم‌ذات می‌پندارند.

همچنین این یک تحول و برگشت کامل نسبت به عقیده ضدیت کلاسیک دین با تجدد و نوآوری است. از این روی توکویل بر نقش دین در تدارک و تکمیل آرمان دموکراسی توسط مهاجرین پیورترین (Puritan) که از جمله بانیان آمریکا بودند، تأکید می‌ورزید. نه تنها آمریکا بواسطه این شوق و سرزندگی دینی کاملاً متمایز و مشخص بوده، بلکه در آنجا «روح دین» و «روح آزادی» با یکدیگر متحد و یکپارچه بودند. در آنجا دین را به عنوان سهمی از دموکراسی نوین می‌دیدند و نه مانعی در راه وصول به آن. این جامعه نوین که دو ویژگی اصلی وعده آن اصالت فردتوزیع مساوی شرایط و امکانات اجتماعی برای همگان بود، اما می‌توانست از ناحیه انسجام خویش مورد تهدید قرار می‌گیرد. این انسجام و همبستگی خویش را در یک منبع مشترک دینی می‌یافت. انسجامی که از ناحیه ارائه یک نظم اخلاقی به آحاد افراد جامعه از مجرلی یک «روح همگانی» به وجود آمده بود. چنانچه دین

پرداخته و در نتیجه متوجه نقش مهمی می‌شود که دین در ایجاد و توسعه آن دموکراسی ایفا کرده است. همین امر موجب شده تا وی نکاتی را در موضوع رابطه بین دموکراسی و دین به رشته تحریر در آورد. نکات و ملاحظاتی که چشم‌اندازهای بسیاری را به روی انسان می‌گشاید و برخی اوقات به طرز عجیبی متناسب شرایط امروز هستند. قبل از هر چیز توکویل از کشف زنده و فعال بودن عظیم دین در جامعه آمریکائی تعجب کرده بود. امری که مخالف نظر کسانی بود که تصور می‌کردند، جامعه‌ای مدرن و دموکراتیک الزاماً باید به عقب‌نشینی دین از صحنه اجتماع منجر می‌شد. گوئی که قرار بود شور و شوق دینی، به همان نسبت که تنویر و آزادی افکار مردم گسترش پیدا می‌کرد، رو به افول و خاموشی می‌گذازد.^۳ توکویل خاطر نشان می‌سازد:

«درست برعکس این توقع در آمریکا، این دین است که مردم را در جهت روشنگری و تنویر افکار هدایت می‌کند و این رعایت قوانین الهی است که انسان را به آزادی رهنمون می‌شود.»^۴

محمدتقی جعفری در تأیید دیدگاه توکویل می‌نویسد: «برای تأیید این مطالب، نظریه بسیار عالمانه ماکس پلانک را متذکر می‌شویم که می‌گوید: (هرگز تضاد واقعی میان دین و علم پیدا نخواهد شد. چه یکی از آن دو مکمل دیگری است. به عقیده من، هر شخص جدی و متفکر به این امر متوجه می‌شود که اگر بنا باشد تمام نیروهای نفوس بشری در حال تعادل و هماهنگی با یکدیگر کار کنند، لازم است که به عنصر دینی در طبیعت خویش معترف باشند و در پرورش آن بکوشند. این تصادفی نیست که متفکران بزرگ همه اعصار چنان نفوس دینی ژرفی داشته‌اند. ولو اینکه چندان تظاهری به دینداری خود نکرده‌اند.

از همکاری فهم و با اراده است که لطیف‌ترین میوه فلسفه پیدا میشود که همان میوه اخلاق است. علم بر ارزش‌های اخلاقی زندگی می‌افزاید. از آن جهت که عشق به حقیقت و قدسیت (قداست) را با خود می‌آورد، عشق به حقیقتی که در تلاش دائم برای رسیدن به معرفت صحیح‌تری از جهان مادی و معنوی پیرامون ما متجلی می‌شود و قداست هم از آن جهت که هر پیشرفت در معرفت، ما را با سیر وجودمان رو به روی یکدیگر قرار می‌دهد.»^۵

اگر انسان‌ها نمی‌توانند از عقاید جزئی صرف نظر کنند، از دید توکویل، مطلوبترین اینگونه عقاید، همان جزئیات دینی هستند: «پس نفع مشترک انسان‌ها در به وجود آوردن عقایدی قطعی و محکم درباره خدا، روح و روان

است. انسانها به هر اندازه که از دین فاصله بگیرند، خود را از فرهنگ اصیل خویش دور می‌نمایند.

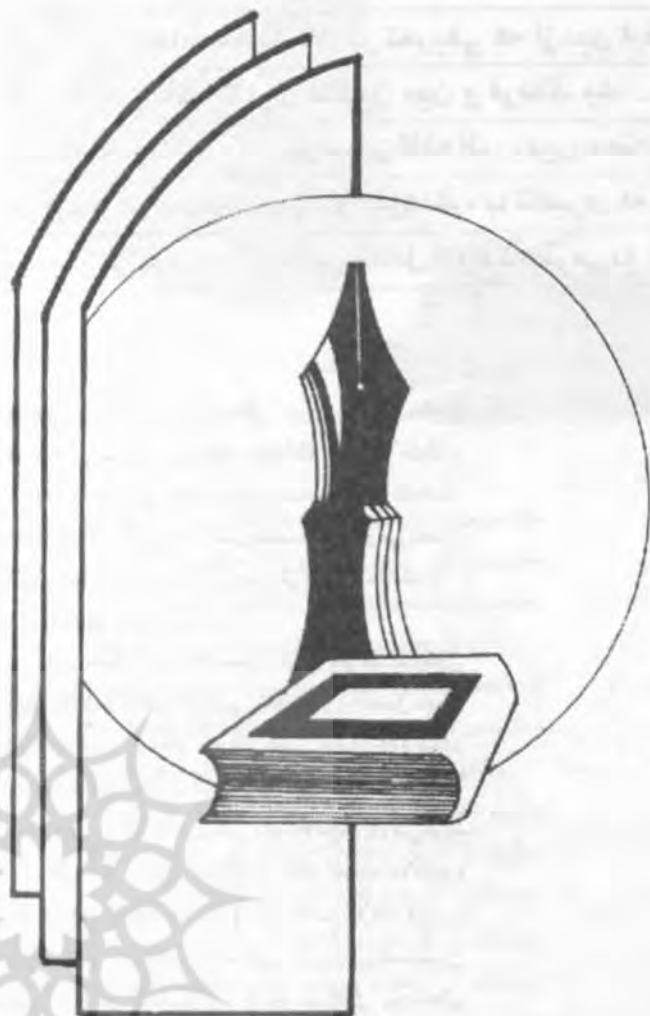
سخن در این مورد را با مطلبی از محمدتقی جعفری به پایان می‌بریم:

«چنانچه متفکران جامعه‌شناسی درباره ماهیت دین تحقیق لازم و کافی داشتند، قطعاً می‌گفتند: دین بی‌آلایش الهی همواره می‌تواند موجب سعادت واقعی مردم باشد و این که می‌بینیم «در بعضی اوقات در خوشبختی واقعی مردم سهیم بوده است» خود دلیل قدرت فوق‌العاده دین برای ایجاد سعادت بشر می‌باشد. زیرا این قدرت دین است که گاهی خودخواهی‌ها و خودکامگی‌های بشری را شکافته و آنها را کنار زده و برای خوشبختی انسان‌ها دست به کار شده است.

این نکته هم ناگفته نماند که کلمه «بعضی اوقات» نشان دهنده ماجرای کامل دین در ایجاد خوشبختی نیست. زیرا اگر آن عوامل دینی را باچهره‌های دیگری برای پیشرفت واقعی بشر فعالیت داشته‌اند به حساب آوریم، مجبوریم بگوئیم «در همه اوقات» مخصوصاً اگر گروهی از متفکرین را که غالباً در موقع مطرح ساختن عقاید و مکاتب اصلاح اجتماعی استدلال و تکیه به تعقل (که خود جای تأمل دارد) ابراز می‌دارند. اینکه «ژان پل ويلم» در جامعه‌شناسی ادیان، از قول هپورتلی می‌گوید: «طبقات پایین جامعه باید این مرام جدید (کمونیسم) را قبل از آن که آن را به طور عقلانی درک کنند به صورت یک دین بپذیرند. یعنی «پذیرش عموم مردم مطلبی را با احساسات دینی» خود یک اصل است»^{۱۲}

تأثیر دین بر دگرگونی فرهنگ:

اگر بپذیریم که «دین» در رویش و گسترش و ساز و کار فرهنگ بشری نقش دارد، قطعاً می‌توانیم روی دیگر این سکه را نیز بپذیریم و آن اینکه دین به همان اندازه که در پرورش فرهنگ نقش دارد، در انهدام و دگرگونی فرهنگها نیز نقش عمده دارد. اکنون این حقیقت را به تحلیل و ارزیابی می‌نشینیم. فرهنگ به عنوان موجودی زنده و پویا، در مسیر طولانی حیات خویش، ناگزیر به دگرگونی‌هایی تن خواهد داد. کودکی، رشد و جوانی، اوج و بالاخره در مواردی مردن و سقوط و از پا درآمدن. همچنان که هر پدیده‌ای را دربر می‌گیرد فرهنگ‌ها را نیز دستخوش خویش قرار می‌دهد. سرعت تغییر فرهنگ هم بسته به عوامل، تند و کند می‌شود. دگرگونیهای فرهنگی در جامعه‌های ماشینی سریع‌تر می‌تواند اتفاق بیفتد تا در جامعه‌های غیر ماشینی.



مسئولیت اجتماعی افراد را خاطر نشان سازد و فردگرایی (فردی‌گرایی) آنان را جبران کند. به نظر تو کویل امری ضروری می‌باشد:

برای اینکه جامعه‌ای وجود داشته باشد و مهتمتر از آن برای اینکه این جامعه رونق یابد، ضروری است تا همه هوش و تفکر شهروندان همواره جمع باشد و از طریق چند فکر و عقیده اصولی انسجام داشته باشند و این امکان‌پذیر نیست مگر اینکه هر کدام از آحاد جامعه افکار و عقاید خویش را از یک سرچشمه و منبع مشترک بگیرد و حاضر نباشد تعدادی عقاید کلیشه‌ای شده را بپذیرد»^{۱۳}

بررسی اینکه آیین مسیحیت تا چه اندازه بر فرهنگ و مدنیت آمریکا تأثیر گذاشته است به مجال گسترده نیاز دارد و نگرش به آن از محدوده این نوشتار خارج است. ولی حقیقتی که امروزه بر کاوشگران و محققان بی‌غرض و منصف پوشیده نیست، این است که دین منشأ همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در گستره تاریخ بوه

● اگر بپذیریم که "دین" در رویش و گسترش و ساز و کار فرهنگ بشری نقش دارد، قطعاً می‌توانیم، روی دیگر این سکه را نیز بپذیریم و آن اینکه دین به همان اندازه که در پرورش فرهنگ نقش دارد، در انهدام و دگرگونی فرهنگها نیز نقش عمده دارد.



پیدایش شاخه‌ای جدید در یک دین، به اصطلاح مذهب جدید نیز می‌تواند دگرگونی‌هایی در فرهنگ جامعه بوجود بیاورد. چه در جهت نزدیک شدن به اقوال آن دین و مکتب، یا دور شدن از آن.

پیدایش پروتستانسیسم در اروپا، در دامن آیین مسیحیت، یک نمونه بارز است. همینطور است تأثیر کاپیتالیسم در روحیه سرمایه‌داری غرب.^{۱۴}

نگرشی به فرهنگ مسیحیت و یهود امروز و دیگر فرقه‌های اهل کتاب و فرهنگ اسلامی، این حقیقت را تأیید می‌کند. زیرا در بین این فرهنگها در برابر یکدیگر و شعبه‌هایی که در داخل هر یک پدید آمده، تفاوت‌های فاحشی قرار دارد. تفاوت فرهنگ ملت یهود با فرهنگ مسلمانان، از زمین تا آسمان است. مذاهب اسلامی که در داخل اسلام پدید آمدند، فرهنگهای متفاوتی با یکدیگر دارند، مثلاً فرهنگ جاویدان عاشورا، در مذهب تشیع موجب آفرینش حماسه‌های بیشماری می‌شود. در حالی که اهل سنت به عنوان یک فرهنگ به آن نمی‌نگرند.

نکته فوق که مورد توافق جامعه‌شناسان است، به خوبی روشن می‌کند که فرهنگ موجود در ایران آنروز که مایه اصلی ادبیات و زبان فارسی بوده است، چرا و چگونه پس از آشنایی با قرآن و اسلام: دگرگونی یافته است. این تغییر، احتیاج به اثبات و اقامه شواهد ندارد. بلکه تئوریهایی روشن جامعه‌شناسانه آن را اثبات کرده است. در پرتو این دیدگاههای مسلم، می‌توان به فهم این نکته پرداخت که فرهنگ جامعه ایرانی پس از ورود اسلام و قرآن، چندان تفاوت و تغییر یافته است که نمی‌توان آن را تنها ادامه و استمرار فرهنگ گذشته قبل از اسلام دانست.

این دیدگاهها کمک می‌کند تا بفهمیم که فضای نگرش دین بر فرهنگ عمومی بشر، ژرف‌تر و گسترده‌تر از آنچه است که جامعه‌شناسان به آن می‌نگرند. زیرا از این راهبرد می‌توان به خوبی فهمید که مایه‌های فرهنگی که در بسیاری از کشورها چون سرزمین‌های عرب‌نشین، ایران، آسیای میانه، اروپا و ... پیش از اسلام مطرح بود، چگونه با ظهور و گسترش اسلام، متحول و زیرورو گردید.

تغییر فرهنگ، گاه اساسی و ریشه‌ای است. یعنی عناصر اصلی و مهم فرهنگ دگرگون می‌شود. عقیده، زبان، آئین معاشرت و ظواهر مردم مثل لباس و ... در یک تحول اساسی فرهنگی ممکن است دگرگونی یابد. دگرگونی‌هایی اینچنین اگر اجباری و غیر طبیعی باشند، با عکس‌العمل شدید روبه‌رو خواهد شد، ولی در عین حال، این پیشامد در برخی زمینه‌ها تأثیر خود را می‌گذارد.

بورس کوتن در این باره می‌نویسد:

«هرچند مردم نسبت به رها کردن سنت‌ها، ارزش‌ها و آداب و رسوم خود برای قبول سنت‌ها، ارزش‌ها و رسوم تازه انعطاف‌ناپذیر و سخت گیرند، کمتر فرهنگی است که در طول تاریخ دچار دگرگونی‌ها نشده باشد.

بدیهی است روش‌ها و میزان این دگرگونی متفاوت است. هر جا که عناصر جدید و مجموعه‌های نو در فرهنگ ظاهر شود و بدیشان، محتوا و ساخت فرهنگ را عوض کند، دگرگونی فرهنگی رخ می‌دهد.»^{۱۵}

عوامل دگرگونی فرهنگ:

طبیعی است که اگر در فرهنگ دگرگونی ایجاد می‌شود، سببی دارد. اسباب و عوامل تغییر فرهنگ را می‌توان به داخلی و خارجی تقسیم کرد. برخی از عوامل از خود فرهنگ زاده می‌شوند. مثلاً وقتی در دامن یک فرهنگ ابزار جدیدی اختراع شد، ممکن است در آیین کار، روابط کارگر و کارفرما و حتی در دریافت خیلی از کارها، دگرگونی ایجاد شود و نیز واژه‌ها و اصطلاحات فنی جدیدی، وارد فرهنگ شوند و یا با ترکیب و اشتقاق یا لغات نو به تناسب اسم مخترع و کاشف آن ساخته شود. روی هم‌رفته، برخی از مهمترین عوامل دگرگونی در فرهنگ، ادیان آسمانی و مذاهب و نسخ شریعتها با آمدن شریعت دیگر و جابجایی ارزشها می‌باشد و این حقیقت عینی و تجربی را از یک پژوهشگر بازگو می‌کنم:

«از جمله عوامل دگرگونی ساز به عامل پیدایش دین و مذهب می‌توان اشاره داشت. وقتی مذهب جدید یا عناصر تازه وارد جامعه شود و جاهلی باز کند، روی عناصر موجود قبلی، تأثیر خواهد گذاشت. بسته به توان و تناسب فرهنگ قدیم با فرهنگ جدید این تأثیر شدید و خفیف عمیق یا سطحی خواهد بود. گاه نیز ممکن است فرهنگی جای خود را به فرهنگ جدید بدهد. مثلاً وقتی فرهنگ اسلامی آمد، در مواجهه با آن بسیاری از فرهنگها به طور کلی از میان رفت تا در تمدن اسلامی، حل و جذب شد از جمله مصر که فرهنگ و زبان پیشین خود را به کلی از دست داد.»^{۱۶}

● تغییر فرهنگ، گاه اساسی و ریشه‌ای است، یعنی عناصر اصلی و مهم فرهنگ دگرگون می‌شود. عقیده، زبان، آئین معاشرت و ظواهر مردم مثل لباس و ... در یک تحول اساسی فرهنگی ممکن است دگرگونی یابد. دگرگونی‌هایی اینچنین اگر اجباری و غیر طبیعی باشند، با عکس‌العمل شدید روبه‌رو خواهد شد، ولی در عین حال، این پیشامد در برخی زمینه‌ها تأثیر خود را می‌گذارد.



تأثیر دین اسلام بر فرهنگ بشری
 آئین تابناک اسلام به عنوان آخرین دین خدا بر فرهنگ بشری تأثیر عمده و قابل توجهی گذاشت. تأثیری که هرگز به فراموشی گذاشتن و نادیده گرفتن آن، ممکن نیست. نگرش به این رویکرد، از زاویه‌های گوناگونی، سیسراسر است ولی ما تنها از دو محور به آن می‌نگریم:

۱. تأثیر و نفوذ آموزه‌های دین بر فرهنگ بشری
۲. نفوذ و گسترش زبان قرآن و دیگر متون معتبر دینی مسلمانان بر زبانها رایج مردم دنیا.

محور اول:

دین اسلام با پا نهادن در جای‌جای جهان، فرهنگ مردم تحت نفوذ خود را از ریشه و بن، زیرورو کرد. اسلام در هر جایی که وارد شد، ارزشهای مردم را عوض کرد. اسلام کار خود را از توحید و یکتاپرستی آغاز کرد و تاریزترین مسائل اجتماعی را به مردم آموخت. اولین آیات قرآن کریم با دستور به خواندن و بیان ارزش قلم نازل شدن و دومین سوره قرآن نیز گذشته از این که نام قلم به خود گرفت به قلم و آثار آن سوگند یاد کرده و با این کار و نیز ارج‌هایی که پیامبر به خواندن و نوشتن، نهاد مردم بی‌سواد جزیره‌العرب را به مقام والای فکری و فرهنگی نایل ساخت.

اسلام در قلمرو نفوذ خود، عقاید شرک و بت‌پرستی را به یکتاپرستی، تبدیل کرد. فرهنگ خشونت، قتل و غارت، تعدی و تجاوز به یکدیگر را به رأفت و رحمت و نوع‌دوستی و کمک و مواسات به یکدیگر، جایگزین ساخت. اسلام عمل قبیح و ضد انسانی زنده به‌گور کردن دختران را جرم نابخشودنی دانست و فرهنگ برابری زن با مرد را به بشریت‌القاء کرد. دین اسلام در تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، تجاری، داد و ستد معمولی، آداب معاشرت، ازدواج، طلاق،

همنوع‌گرایی، سیاست حکومت، مدیریت، تدبیر منزل، نظافت و بهداشت، تمدن و صنعت و ... مطالب جدید عرضه کرد. اسلام، در همه زمینه‌های حدود، دیات، قصاص، تعزیرات، شهادت، وصیت، ارث، قرض و دین، تعاون و احسان، انفاق و تمامی احکام و مسائل و امور زندگی و شیوه و برخورد‌های اجتماعی، دستورات آسمانی خاص خود را دارد که با پذیرفتن اسلام، جز لغو فرهنگ پیشین و التزام به دستورات اسلام چاره‌ئی نیست.

بانگرش به کتاب خدا (قرآن) تمام این حقیقت‌ها، آشکار می‌گردد. و اینک از باب نمونه به چند محور قرآنی توجیه می‌کنیم:

صلح طلبی اسلام:

«و ان طائفان من المؤمنین لقتلوا فاصلحو ابینها» (حجرات / ۹)
 «و اگر دو طائفه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، بین آنان صلح ایجاد کنید.»
 «انما المؤمنون اخوه فاصلحو ابین اخویکم» (حجرات / ۱۰)
 «مؤمنان، برادران یکدیگرند، پس بین برادرانتان صلح ایجاد کنید.»

گسترش سواد و دانش:

«اقرأ باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ وربك الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم» (علق / ۱-۵)
 «بخوان به نام پروردگارت که آفرید بشر را از خون بسته بخوان که پروردگارت گرامی‌تر است همان کسی که آموخت خط نوشتن را و آموخت به انسان آنچه را که نمی‌دانست.»
 این آیات در گسترش فرهنگ دینی امر ساده‌ای نیست، یا اینکه به گفته بیشتر مفسران، این آیات نخستین آیاتی است که بر پیامبر نازل شد.

قرآن در دومین سوره که بر پیامبر نازل شد می‌فرماید:
 «ان و القلم و ما یسطرون» (قلم / ۱-۲)
 «سوگند به قلم و سوگند به آنچه به واسطه قلم می‌نویسند.»
 این آیات از قلم و پدیده‌های آن با عظمت خاص سخن می‌گویند:

اصطلاح اجتماعی:

«... و لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من التقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون» (بقره / ۱۸۹)
 «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به درون روید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، از درها به خانه‌ها درآید، از خداوند پروان کنید، باشید که رستگار شوید.»
 «و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها و ردوها ان الله کان



علی کل شی محسیباً» (نساء / ۸۶)

«و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ دهید که خداوند حسابگر همه چیز است.»

اصلاح سیاسی:

«اذهبوا الی فرعون انه طغی فقولاله قولاً لیناً لعله یتذکر او

یخشی» (طه / ۴۳-۴۴)

«به سوی فرعون روید که سر به طغیان برداشته، با او به نرمی سخن بگوئید، باشد که پند بگیرد یا (از عقاب) بترسد. نتیجه این که دین بر تمام شئون زندگی بشر، لحاظه دارد، و پوشیده نیست که ادیان آسمانی چونان که در زمینه اعتقادی و اخلاقی بشر راهبری می‌کنند، بر فرهنگ عمومی بشریت و صنعت و تمدن و تاریخ و سنت‌های اجتماعی و فلسفه و ... نقش عمده دارد.

اصلاح اقتصادی:

«والی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره قد جاءکم بینہ من ربکم فافوقوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ...» (اعراف / ۸)

«او به سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم. او گفت: ای قوم من، خداوند را - که خدائی جز او ندارید - بپرستید. به راستی حکم روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است. پس پیمانان و ترازو را درست بدارید و به مردم اجناسشان را کم ندهید و در این سرزمین پس از آنکه صلاح آمد فتنه و فساد نکنید.»

بر آگاهان به اسلام و قرآن پژوهان پوشیده نیست که این تعلیمات «در هر جا که گسترش یافت، تمام فرهنگهای پیشین چون فرهنگ جاهلی، بودائی، زردشتی، مسیحی، یهودی و ... را کمرنگ ساخت و در معرض زوال قرار داد.

محور دوم:

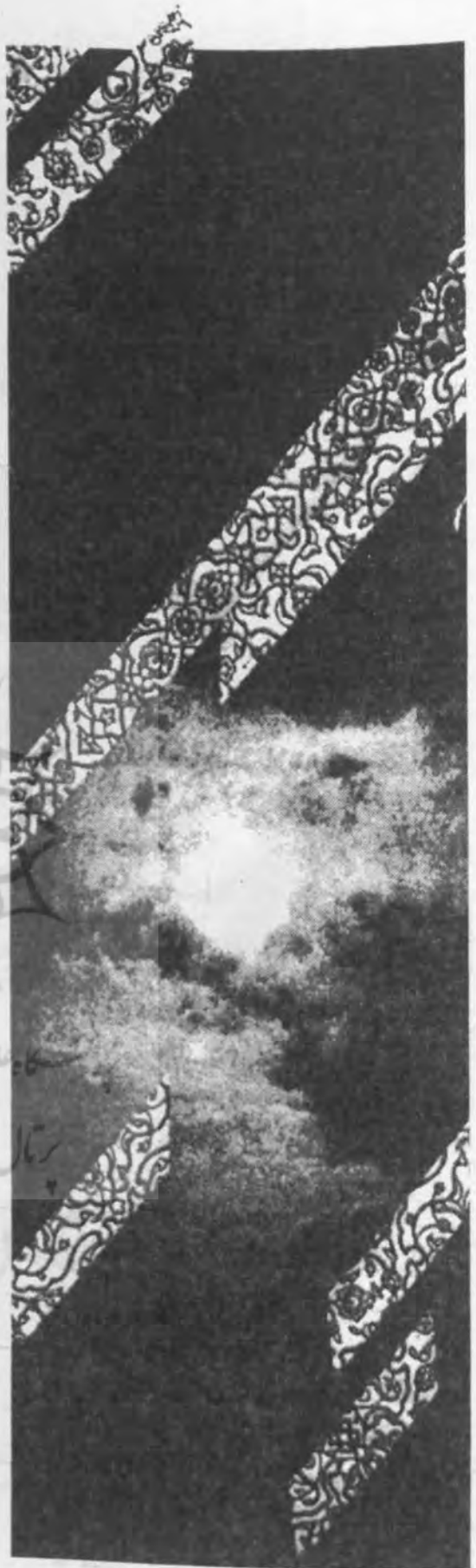
پس از ظهور و گسترش اسلام، پدیده‌یی در جهان رخ داد که اندیشه‌وران را به حیرت و بهت واداشت. آن پدیده تأثیر زبان عربی بر زبانهای رسمی و قانونی دیگر ملت‌های دنیا چون انگلیسی، فرانسوی، ترکی و ... است. نفوذ زبان عربی در فراسوی کشورهای عرب زبان و تسلط یافتن بر زبانهای رسمی ملت‌های چیزی نیست که با صرف ادعا از آن بگذریم. بلکه صاحبان قلم و نویسندگان غیراسلامی، فراوان از آن سخن گفته‌اند.

گوستاولوبون درباره گسترش زبان عربی می‌نویسد:

«اعراب به موازات پیشرفت‌های جنگی توانستند،

دین خود را نیز منتشر سازند. درباره زبان نیز همین

کار را انجام دادند. کشور گشایانی که پیش از عرب



● تأثیر زبان عربی بر دیگر زبانهای معمول بشری از قبیل داد و ستد معمولی زبانها نیست که به دلیل ماهیت قوی و نیرومند زبان عربی در برخورد با زبانهای دیگر رخ داده باشد. زیرا زبان عربی، زبان اقوامی بوده که از نظر قوت و شوکت و فرهنگ و تمدن، پایین تر از زبانهای مردم دنیا مثلا فارسی زبانان بود. بلکه زبان عربی و فارسی آن روز، هرگز با هم قابل مقایسه نبودند.



آمدند، هیچکدام نتوانستند زبان خود را به ملل مغلوب تحمیل کنند. ولی اعراب توانستند زبان خود را نیز اشاعه دهند و زبان مزبور، در کشورهای که بدست اعراب افتاد، جای گیر زبانهای سریانی، یونانی، قبطی، بربری، و غیره گردید»^۹

زبان عربی در لاتین نیز اثر عمیقی گذارده و مسیو «روزی» و «انگلمان» فرهنگی نوشته و در آن کتابها اسپانیایی و پرتغالی را که از لغت عرب گرفته و مشتق شده است را یاد کرده اند. زبان عرب در زبان فرانسه نیز اثر مهمی کرده، چنانکه «سدی لو» می نویسد و حق با اوست. لهجه های ولایت «اورن» و «لیموزان» فرانسه مملو از کتاب عربی است، حتی در نامگذاریها نیز زبان عربی بی تأثیر نیست.

نویسنده یاد شده (سدی لو) می نویسد:

«در اثر این که اعراب از قرن هشتم بر دریای مدیترانه حکومت پیدا کردند، خواه ناخواه فرانسویان و ایتالیاییها اصطلاحات لشکری و القاب صاحب منصبان خود را از مسلمانان گرفتند و نیز تعبیراتی که در میدان های جنگ، هنگام کار و زار به کار برده میشود و لفاظی که مربوط به مواد محترقه و گوله و خمپاره و آلات دفاعی و غیره می باشد، از اعراب گرفته شده و اصطلاحات اداری را نیز از احکام بغداد و قرطبه گرفته اند.»

و از همه اینها مهم تر علمی است که ما از اعراب آموخته ایم. مثل هیأت که مملو از لغات عربی است...»^{۱۰}

تأثیر زبان عربی بر دیگر زبانهای معمول بشری از قبیل داد و ستد معمولی زبانها نیست که به دلیل ماهیت قوی و نیرومند زبان عربی در برخورد با زبانهای دیگر رخ داده باشد. زیرا زبان عربی، زبان اقوامی بوده که از نظر قوت و شوکت و فرهنگ و تمدن، پایین تر از زبانهای مردم دنیا مثلا فارسی زبانان بود. بلکه زبان عربی و فارسی آن روز، هرگز با

هم قابل مقایسه نبودند. ادبیات و هنر در مردم عرب، تقریباً به شعر، آن هم به صورت شفاهی خلاصه می شد یا دست کم آنچه در تاریخ بجا مانده، این بوده است.

بنابراین طبیعی است که به دنبال عامل دیگری برویم. به عاملی که هم در عرب تحول ایجاد کرد و هم در میان ملت های غیر عرب زبان از جمله فارسی زبانها.

آن عامل چیزی جز اسلام و آموزه های قرآنی نبود. آموزه هایی که نخست شعاع نور آن اعراب را زیر پوشش قرار داده و پس از آن زبان احیاء شده عربی با پشتوانه عظیم تعلیمات نوظهور اسلام، اقوام و ملل دیگر را در حیطه تسلط خویش قرار داده، این تسلط به گونه ای بوده که بسیاری از زبانها در برابر زبان قرآن و دیگر متون دینی مسلمانان صحنه را ترک کرد.

بنابراین آنچه زبان عربی را گسترش داد، ناشی از ویژگیهای زبان عربی نبوده ولی پشتوانه فرهنگی آن. تأثیر اصلی را بر دوش می کشید. چه اینکه ملت ها و از جمله خود اعراب، برای شناخت بهتر کتاب الهی، تلاش کردند زبان عربی را بهتر بشناسند.

صدها کتاب به زبان عربی درباره تفسیر قرآن و علم بلاغت و صدها ترجمه از قرآن کریم به فارسی و تدوین دهها کتاب عمده در علوم بلاغی و ادبی و علم قرآن به دست فارسی زبانها، نشان این رویکرد همگانی به «زبان قرآن» است.

پی نوشت ها:

۱. ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۹
۲. همان، ص ۱۱
۳. یابرو و بگرتین، صد سال علوم دینی در فرانسه (پاریس ۱۹۸۷) و پولات، آزادی و تفکر لاتیگ، جنگ در فرانسه و منشأ تجدید (پاریس ۱۹۸۷) و ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۵
۴. ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۷
۵. همان
۶. اسپرو، دین، مسائل مربوط به تعریف و تبیین آن، در اثر میکائیل بینتون (زویگرهای قوم شناسانه نسبت به مطالعه دین) لندن ۱۹۶۶، ص ۹۶ و ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۱۷۱
۷. ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۱۵
۸. همان، ص ۱۶
۹. ماکس بلانک، علم به کجا می رود، احمد آرام، ص ۲۲۵ و ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص ۱۵
۱۰. توکویل، درباره دموکراسی آمریکا ج ۲، چاپ (UCE) شماره ۷۸، ص ۱۰۱
۱۱. همان، ص ۲۲۹
۱۲. همان، ص ۲۲۴
۱۳. ژان پل ویلم، جامعه شناسی ادیان، ص
۱۴. بورس کوئن، مبانی جامعه شناسی، ص ۶۷
۱۵. کافی، مهندس علی، زبان فارسی زبان علم، مجموعه سمینار نگارش فارسی «گرایش های مختلف در واژه گزینی» چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۸
۱۶. ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالله پور انصاری، چاپ اول.
۱۷. گوستاو لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم میری چاپ سوم، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۸، ص ۵۴۸.
۱۸. همان.